

فهرسز

غلاطنامه

دبباچه

فصل اول : پبش آمد مسافرت

فصل دوم : ورودبه نپورك

فصل سوم : يك هفته در كوهستان

فصل چهارم : در دارالفنون كالمببا

فصل پنجم : از نپورك بواشنكتن

فصل ششم : در شهر دزوت

فصل هفتم : از نپورك بانكالمستان . جدید

فصل هشتم : پنج ماه آخر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۲	دومن	ژومن	۱۲۹	۹	هزار عدد	هزار عدد
۷	۲۱	Aix-la-Chapelle	Aix-la-chapelle	۱۳۰	۱۴	که	که
۸	۲۲	Plymouth	Plymouth	۱۳۱	۱۶	تحقیق	تحقیق
۹	۱۲	هر درجه	هر درجه	۱۳۲	۲۲	۳	۳
۲۱	۱۶	همین محل	همین محل است	۱۳۳	۲۲	Jackson	Jackson
۲۲	۲	۸۵ طبقه	۱۰۲ طبقه	۱۳۴	۱۸	قال	قال
۲۱	۱۰	یست و سه	یست و چهار	۱۳۸	۲۱	است	است
۲۲	۲۱	بر روی	بر روی آنها	۱۳۹	۲	بود	بود
۲۲	۶	کیف	کیف	۱۴۱	۱۳	ترتیب	ترتیب
۲۹	۶	دیوار	رادیو	۱۴۰	۹	نقاشی	نقاشی
۲۱	۱۲	عضو	اعضاء	۱۴۰	۱۵	محصّل	محصّلین
۲۲	۱۹	(د)	(۲)	۱۴۷	۴	کنند	کنند
۲۲	۱۹	عملی	علمی	۱۴۷	۲۲	میدادند	میدادند
۲۶	۱۲	رقه	رقه	۱۴۸	۲۲	Springfield	Springfield
۲۷	۱۸	مقدار	تعداد	۱۴۹	۸	متوسطه	متوسطه
۲۸	۶	ساعت	ساعات	۱۶۲	۱۲	چهار	چهار
۲۲	۲۱	Bachelor	Bachelor	۱۶۳	۱	در کار	دکار
۲۲	۱۴	برخواست	برخواست	۱۶۳	۳	باو	باو
۲۹	۱۳	بیت	بیت	۱۶۳	۱۰	صاحب	صاحب
۸۱	۲۲	اداء	ازاء	۱۶۷	۱۲	او	آن
۸۹	۱۷	کنند	کنند	۱۷۱	۲	در امریکا	د امریکا
۸۹	۲۲	Pullman	Pullman	۱۷۲	۹	بقدم	بقدم
۹۵	۲۲	Reisterstown	Reisterstown	۱۷۲	۷	بباید	بباید
۹۵	۲۲	Franklin	Franklin	۱۷۲	۱۷	قلمکار	قلمکار
۹۷	۱۰	میشد	میشد	۱۷۸	۲	ببست	ببست
۹۹	۱	مانند	مانند	۱۷۸	۱۱	مه	مه
۹۹	۱۱	مرتب	مرتب	۱۷۸	۱۶	ششم	ششم
۱۰۰	۱۶	شرقی	شرقی	۱۷۹	۵	برداشته بود	برداشته بود
۱۰۲	۱۱	است	است	۱۷۹	۱۳	در ده	در ده
۱۰۲	۲۲	William	William	۱۷۹	۱۹	هر یک از	هر یک از
۱۰۲	۲۲	John Cooper	John Cooper	۱۷۹	۱۹	ایران	ایران
۱۰۲	۲۲	Willur	Willur	۱۸۰	۲	انتشارات	انتشارات
۱۰۲	۲۱	تفسیر	تفسیر	۱۸۰	۶	از تقاع	از تقاع
۱۰۷	۲۱	امریکا	امریکا هم	۱۸۰	۱۳	هزار نفر	هزار نفر
۱۰۷	۲۲	Paramount	Paramount	۱۸۱	۶	ذره	ذره
۱۰۹	۱۸	بآمال	بآمال	۱۸۱	۸	بسیه و آنها	بسیه و آنها
۱۱۱	۱	ابالت	ابالت	۱۸۱	۲۰	انتشاء	انتشاء
۱۱۱	۱۲	الینکلن	الینکلن	۱۸۲	۷	آخرین روز	آخرین روز
۱۱۲	۲۱	پرسید	پرسید	۱۸۲	۱۰	نوشت	نوشت
۱۱۴	۲۲	Detroit	Detroit	۱۸۲	۳	مرتب را	مرتب را
۱۱۵	۱۱	آن از	آن از	۱۸۶	۲۱	سال است	سال است
۱۱۶	۷	نوشته شده	نوشته شده	۱۸۹	۱۳	پیدايش	پیدايش
۱۱۷	۱۳	علوم	علوم	۱۸۹	۲۰	بیر	بیر
۱۱۸	۲۲	بیسکویی	بیسکویی	۱۹۱	۵	در بر	در بر
۱۱۹	۲	بیسکویان	بیسکویان	۱۹۲	۳	هر	هر
۱۱۹	۱۲	رنگی	رنگی	۱۹۳	۲	ساخت	ساخت
۱۱۹	۲۲	گاهی میخندیدند	گاهی میخندیدند	۱۹۴	۸	تم موان	تم موان
۱۲۰	۲	بود گاهی میخندیدند	بود گاهی میخندیدند	۱۹۴	۲۱	Precedent	Precedent
۱۲۰	۱۲	لذا	لذا	۱۹۶	۱۲	انتشار	انتشار
۱۲۰	۲۲	فصل	فصل	۱۹۶	۱۵	هوای	هوای
۱۲۲	۱۱	قوة	قوة	۱۹۷	۱۹	اغلب	اغلب
۱۲۵	۹	نرود	نرود	۱۹۸	۲۷	خانم	خانم
۱۲۷	۲۱	ورقه	ورقه	۱۹۹	۱۱	جامه دان	جامه دان
۱۳۲	۹	آخر سه ماه	آخر سه ماه	۱۹۹	۲۲	Saturday	Saturday
۱۳۶	۳	ساخته	ساخته شده	۱۹۹	۲۲		

## دیباچه

در ۲۵ مرداد ۱۳۰۹ من از تهران با امریکا مسافرت و در پنجم آبان ۱۳۱۰ به تهران مراجعت کردم. مدت اقامت در آنجا یکسال و اندی بود. ایامی که تازه وارد شده بودم و اوضاع زندگانی امریکا را - در موقع دید و بازدید - برای دوستانم شرح میدادم. عده ای اظهار داشتند کتابهایی که در ایران یا امریکا تألیف کرده ای همه فنی است و غیر از اشخاص مآئوس بعلم تربیتی کسی آنها را نمیخواند در صورتیکه جمع کثیری مایلند از ترقیات امریکا و علوم و صنایع و طرز تربیت و مؤسسات اجتماعی و سیاسی آن مستحضر شوند و اوضاع آن مملکت را از دریچه چشم یکی از هموطنان خود مشاهده نمایند... این عده مرا تشویق بنگارش این کتاب نمودند.

البته ممکن بود هر يك از جنبه های زندگانی را گرفت و فصل مخصوص بر آن نوشت لیکن این نوع کتاب باز بیروح بود و خواننده زیاد نداشت. من ترجیح دادم سرگذشت خود را در یکسال بطور مختصر بنویسم و در ضمن اطلاعاتی که برای هموطنانم مفید بنظر میآید بنگارم. این شیوه هم کار مرا آسان کرد و موجب شد که در مدت کمی این کتابرا تهیه کردم و هم قطعاً بیشتر توجه خواننده را جلب خواهد کرد. در مقابل این سهولت و حسن يك اشکال و عیب موجود است: بعضی از مسائل ممکن است تکرار شود. برای احترام از تکرار باره ای از مطالب رانچار باید از قلم انداخت و از شرح آنها صرف نظر کرد ولی امر دائر بود بین اینکه کتابی نوشته شود کامل و فقط عده محدودی آنرا بخوانند یا آن که کتابی تألیف شود مطابق سلیقه عامه که همه کس رغبت بقرائت آن داشته باشد. من شق دوم را بهتر دانستم و اینک این سفرنامه را تقدیم خوانندگان میکنم.

راجع باجصاصیبه های متعددی که ضمن مطالب ذکر کرده ام گرچه در موقع

اقامت امریکا بفکر نوشتن چنین کتابی نبودم تا مخصوص آن اعدادی را جمع آوری کرده باشم لیکن چون احصائیه را بهترین وسیله برای درک اهمیت مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی میدانم اوراق و رسالات و کتبی که حاوی آنها باشد با خود آوردم و از آنها جهت تدوین این کتاب استفاده کردم و برای اینکه از شیوه متخذه خارج نشوم از ذکر ماخذ در متن یا حاشیه صرف نظر نمودم. بالأخره این نکته باید گفته شود که با وجود اینکه در این مسافرت بعضی از معلمین برجسته دارالفنون کلمبیا هادی و راهنمای من بودند معذک، ممکن نبود در مدت یکسال بیش از آنچه من مشاهده کردم ملاحظه نمود. برای درک مبانی تمدن مملکت پهناوری مثل ممالک متحده امریکاسالها وقت و مطالعه لازم است و از این جهت کتابی که تقدیم میشود فقط آن قسمت از زندگانی را نشان میدهد که من موفق بدیدن آن شدم.

تهران - بهمن ماه ۱۳۱۰

عسکر صدیقی

# یکسال در امریکا

شرح مسافرت با امریکا و وضع تمدن و معارف آن مملکت

و چگونگی اخلاق و افکار و روحیات ملت امریکا که

در مدت اقامت یک ساله

مشاهده شده

نقارش

دکتر عیسی خان صدیق

« صدیق اعلم سابق »

حق طبع مخصوص مؤلف است

طهران

در مطبعه طهران در ۱۳۱۱ هجری شمسی

بطبع رسید

# يك سال در امريكا

## فصل اول

### پيش آمد مسافرت

اوایل اردی بهشت ۱۳۰۹ بوده که دکتر والتر گروز<sup>(۱)</sup> معلم کالج آمریکائی مرا شام بخانه خود دعوت کرد. مشار الیه با خانواده اش در یکی از بناهای واقع در محوطه کالج منزل دارد. وقتی وارد اطاق شدم دکتر گروز مرا بدکتر پل منرو<sup>(۲)</sup> و دختر ایشان معرفی کرد غافل از اینکه با ایشان سابقه مفصلی داشتم.

در ۱۳۰۳ وقتی تدریس انگلیسی دارالمعلمین مرکزی بعهدۀ من بود دکتر منرو که برای مرتبه اول بایران آمده بود سر کلاس من آمد و پس از چند دقیقه مشاهده اظهار داشت این اولین دفعه است که طریقه تدریس مستقیم را در مشرق زمین می بینم و بشما تبریک میگویم. بعد عنوان و ناشر کتابی که از روی آن درس میدادم برداشت و از کلاس خارج شد. مرتبه دوم که دکتر منرو را ملاقات کرده بودم در تابستان ۱۳۰۸ در ژنو بود. در آن موقع از طرف دولت بنامندگی در کنفرانس بین المللی مجامع تربیتی حاضر شده بودم و دکتر منرو یکی از ناطقین بود و متجاوز از یکساعت در این خصوص صحبت کرد که مغرب زمین از مشرق زمین چه باید یاد بگیرد. خلاصه در سر شام دکتر منرو رئیس مؤسسه بین المللی شعبه تعلیم و تربیت دارالفنون کلیبا اظهار داشت :

(1) Dr. Walter Groves

(2) Dr. Paul Monroe.

« چند سال است دارالفنون کلبیا سالی دوازده نفر از دوازده ملت مختلف دعوت میکند که یکسال در آنجا اقامت کرده کارهاییکه ما در رشته تعلیم و تربیت کرده ایم معاینه کنند و بقدر امکان نیز اوضاع مملکت خودشانرا بما بشناسانند و در نتیجه تماس و معاشرت با یکدیگر افراد برجسته ملل با هم آشنا و دوست شوند و وسایل ترقیات جامعه دنیا بهتر فراهم شود. انتخاب اشخاص بدست خود دارالفنون است. کسانی که برگزیده میشوند باید زبان انگلیسی را بدانند و از یکی از دارالفنونها فارغ التحصیل باشند و بعلاوه مصدر خدمات معارفی بوده کارهای شایان توجه انجام داده باشند. من باین قصد بایران آمده ام که یکنفر را از ملت ایران انتخاب کنم و پس از تحقیقاتی که نموده ام شما را واجد شرایط مذکور میدانم. این است که شما را بدارالفنون کلبیا دعوت میکنم. مخارج شما از طرف دارالفنون تأمین میشود و کلیه دروسی که بخواهید بخوانید مجانی خواهد بود. » من جواب دادم در این خصوص فکر کرده اطلاع خواهم داد و پس از دو روز تفکر و مشورت با آقای داور وزیر عدلیه و چند نفر از اقوام و دوستانم بدکتر منوچهر دادم که من اساساً مایل بقبول دعوت هستم ولی چون مستخدم دولت هستم باید دولت بمن اجازه بدهد.

یکماه و نیم از این مقدمه گذشت مراسله رسمی از دارالفنون کلبیا مبنی بر دعوت من رسید و من هم مراتب را با آقای وزیر عدلیه عرض کردم و بر حسب دستور ایشان شرحی حضور آقای وزیر دربار و هیئت وزراء معروض داشتم که این دعوت از من شده و چنانچه تصویب فرمائید آنرا قبول خواهم کرد. معظم له و هیئت وزراء این مسئله را تصویب نمودند.

مطابق تحقیقی که از کالج امریکائی تهران کرده بودم دارالفنون کلبیا در

نیمه دوم سپتامبر یعنی اوایل مهر ماه باز میشد. بنا بر این میبایستی در اوایل شهریور از طهران حرکت کنم تا در موقع افتتاح دارالفنون در نیویورک باشم. اتفاقاً آقای داور در اواسط مرداد کسالت پیدا کردند و اطباء مسافرت ایشانرا با روپا جهت معالجه ضروری دانستند و بر حسب اجازه اعلیحضرت همایون بنا شد روز شنبه ۲۵ مرداد از طهران حرکت کنند. روز ۲۲ من تلفن فرمودند حالا که من مسافر شدم شما هم سعی کنید با من بیائید. این بود که در ظرف دو روز تمام کارهای خود را از گرفتن تذکره و تهیه اسعار و لوازم سفر انجام دادم و ساعت چهار بعد از ظهر از تجربش در خدمت ایشان بطرف قزوین حرکت کردم.

هوا فوق العاده گرم بود و ما سعی داشتیم هر چه زود تر از محیط غبار آلود طهران خارج شویم. بهمین جهت با دوستان و اشخاصیکه بدیدن و بدرقه آمده بودند در نزدیکی شهر خدا حافظی کردیم و با سرعت ۶۰ الی ۸۰ کیلومتر بطرف مقصد رفتیم. شب را در قزوین مانده و روز یکشنبه ۲۶ شش ساعت و چهل دقیقه بظهر مانده از آنجا خارج شدیم، آقای افشار حکمران گیلان نار و دبار باستقبال آمده بودند و باتفاق ایشان یکساعت بعد از ظهر برشت وارد شدیم و فردای آنروز که دو شنبه ۲۷ مرداد باشد پنجساعت و نیم بعد از ظهر با کشتی روسی موسوم به وروسکی<sup>(۱)</sup> عازم یاد کوبه شدیم.

در دریا هوا خنک شده بود ولی وسایل آسایش در این کشتی های کوچک فراهم نیست. اطاق و تخت خواب و غذای درجه اول آنها را نمیتوان با درجه سوم کشتی های بزرگ مقایسه نمود. ما همه قسم غذا با خود برده بودیم و چون مدت مسافرت کم بود سختی ها را تحمل کردیم. سه ساعت بعد از ظهر

(1) Vorovsky



روز ۲۸ مرداد بیادکوبه رسیدیم.

چون در این کتاب قصد ندارم از اوضاع ممالکی که عبور کردم صحبت بدارم لذا بنویشتن ساعت و تاریخ حرکت و ورود که در تقویم بغلی خود یادداشت کرده ام قناعت میکنم.

چهارشنبه ۲۹ مرداد ساعت هشت و ربع صبح حرکت از بیادکوبه بطرف مسکو عبور از دربند در ساعت دو بعد از ظهر (درجه حرارت: ۳۸ درجه) ساعت پنج بعد از ظهر عبور از مخاج قلعه:

پنجشنبه ۳۰ مرداد ظهر رسیدیم به رستو (درجه حرارت: ۲۸ درجه) جمعه ۳۰ مرداد سه ربع از ظهر گذشته بشهر صنعتی تول و چهار ساعت و نیم بعد از ظهر بمسکو رسیدیم. ساعت نه و نیم بعد از ظهر از مسکو حرکت بقصد پاریس شنبه اول شهریور دو ساعت بظهر عبور از شهر معتبر مینسک. نیمساعت بظهر وصول به نگولرئی<sup>(۱)</sup> آخرین نقطه سرحد روسیه و لهستان. معاینه اسبابها در گمرک.

چون خط آهن روسیه عریض تر از خطوط آهن سایر ممالک اروپا است ترنهای روسیه را فقط در روسیه میتوان بکار برد و در سرحد لهستان مسافرین باید ترن خود را تغییر بدهند. از اینجا بیعد ساعت را نیز باید تغییر داد زیرا تا بحال ساعت مسکوملاک بود و از این بیعد ساعت اروپای مرکزی است که دو ساعت عقب تر از ساعت مسکومی باشد. نه ساعت و ده دقیقه از ظهر گذشته پور شور رسیدیم و پنجاه دقیقه بعد ترن بطرف سرحد آلمان حرکت کرد. یکشنبه ۲ شهریور چهار ساعت بظهر عبور از شهر فرانکفورت واقع در ساحل ادر. ساعت ده و دوازده دقیقه بایستگاه برلن معروف بایستگاه باغ

(1) Negoleroje.

وحش رسیده پیدا شدیم .

علت پیدا شدن در برلن این بود که در موقع ورود بخاک لهستان و تغییر  
ترن مأمورین پلیس سرحد تذکره ها را جهت تفتیش از مسافرین گرفتند  
و همین که ساعت حرکت ترن رسید بطور بی ترتیبی مسافرین را یکی یکی  
پیدا کرده تذکره ها را رد کردند. اتفاقاً مال مرا مسترد نداشتند تا ترن حرکت  
کرد و معلوم شد کسی از طرف پلیس سرحدی در توی ترن نیست و تذکره در  
همان سرحد باقی مانده است . لذا فوراً تلگرافی بر رئیس پلیس سرحدی بزبان  
فرانسه تهیه و در اولین ایستگاه مخابره کردم که تذکره را بسفارت ایران  
در ورشو بفرستد و آقای سینکی وزیر مختار ایران در مصر که همراه بودند  
با آقای براغن وزیر مختار ایران در لهستان تلگرافی بورشو مخابره کردند  
که در ایستگاه با ایشان ملاقات کنند . در موقع ملاقات مسئله ماندن تذکره  
با ایشان اظهار و بنا شد توسط سفارت ایران در برلن ارسال دارند و ضمناً  
تصدیقی راجع به هویت من دادند که در سرحد لهستان و آلمان اشکالی فراهم نیاید.  
تا چهارم شهریور که تذکره من از ورشو رسید در برلن متوقف بودم و در  
روز مذکور ساعت ۹ و ۳۳ دقیقه از ظهر گذشته بطرف پاریس حرکت کردم.  
تأثیر عمده ای که سه روز توقف در من نمود این بود که شهر برلن نسبت به تمام  
شهر هائی که دیده ام نظیف تر است . هیچیک از پایتخت های مهم اروپا  
بیا کیزگی برلن نیست . کوچه ها بحدی تمیز است که یکی از دوستان من  
که همراه بود نمیدانست چوب کبریت و ته سیگار خود را کجا بیندازد. تصور  
میکنم شهری که از حیث نظافت در درجه دوم باشد زوریخ (در سوئیس)  
است . پاریس و لندن و بروکسل بهیچوجه از این نقطه نظر با برلن و زوریخ  
قابل مقایسه نیست .

خلاصه روز چهارشنبه پنجم شهر بوردو از کلنی<sup>(۲)</sup> و اکس لاشاپیل<sup>(۳)</sup> عبور و وارد خاک بلژیک شدم و نیمساعت بظهر بشهر لیژ<sup>(۴)</sup> رسیده از راه رومن<sup>(۵)</sup> فرانسه وارد شدم و پنجساعت بعد از ظهر در پاریس پیاده شدم. پس از تحقیق از آژانسهای کشتی رانی معلوم شد کشتی معروف ایل دو فرانس<sup>(۶)</sup> روز ۱۳ بهر بوردو برای نیویورک حرکت میکند و با خواهش زیاده آخرین بلیطی که بقول آنها باقیمانده بود بمن فروختند. بعد از ظهر روز مذکور از پاریس بقصد بندر هاور حرکت کردم در آنجا عده زیادی منتظر دخول در کشتی بودند. مأمورین پلیس و کشتی تذکره و ویزای قونسولگری امریکا را تفتیش و اجازه ورود بکشتی را میدادند. ساعت هشت و نیم بعد از ظهر کشتی سوت اول و در ساعت نه سوت دوم و ساعت نه و نیم سوت سوم را کشیده حرکت نمود.

در موقع حرکت من روی عرصه کشتی بودم و دور شدن از ساحل را مشاهده میگردم. چراغهای برق بندر مدتی در افق نمایان بود. سپس روشنائی مهتاب زیاد تر شد. نگاه با آسمان و اقیانوس مرا بتفکر فرو برد. فکر میکردم که دو مرتبه پیش آمد روزگار وسیله تغییر شغل برایم فراهم آورد و هر دو مرتبه با اساساً از قبول آن امتناع کردم و بپس از چند ماه مجدداً بامور معارفی اشتغال جستیم. این مرتبه سوم بود که در نوروز ۱۳۰۹ حوادث ایام مرا معارف دور ساخت و بوزارت عدلیه منتقل شدم. این مرتبه يك وسیله خارجی دعوت دارالفنون کلبیا مرا مجدداً بطرف معارف سوق داد معلوم میشود دست قضا در دفتر مقدرات شغل مرا معارف ثبت کرده و الا چگونه میشود که انسان با داشتن منصب و عائله از خانواده و وطن خود

(2) Cologne (3) Aix - la - Chapell (4) Liège (5) Jeumont

(6) Ile de France

قصد عزیمت کند. تنها فکری که مرا تسلیمت میداد خدمت بایران بود. بنحود  
 میگفتم رشته تحصیلی من در علوم تربیتی بوده و در این رشته ممکن است برای  
 مملکت خود مفید باشم. این سفر را هم برای تکمیل معلومات و اطلاعات  
 خود میکنم. شاید بتوانم بایران که این قدر در نزد من عزیز است و حاضرم  
 هستی خود را فدای آن کنم خدمتی کنم و در فراهم کردن ترقیات آن  
 شریک و سهیم باشم. این تفکرات بیش از یک ساعت مرا گرفت و وقتی بنحود  
 آمدم ساعت یازده بود. خستگی مسافرت از پاریس تا هاور موجب آن شد  
 که باطاق خود شتافتم و فوراً بنحواب رفتم. خوابم چنان راحت بود که در  
 ساعت شش صبح روز ۱۴ شهریور که کشتی در بندر پلیموث<sup>(۱)</sup> در انگلستان  
 برای گرفتن مسافر یکساعت مکث و حرکت کرده بود من ابداً ملتفت  
 نشدم. ساعت هشت که از خواب بیدار شدم قریب سی میل از ساحل  
 انگلیس دوره شده بودیم. پس از صرف چاشت بتماشای کشتی رفتم. این مرتبه  
 اول بود که در کشتی اقیانوس پیما نشستم. کشتی ایل دو فرانس متعلق  
 بکمپانی ترانس آتلانتیک<sup>(۲)</sup> میباشد و یکی از بزرگترین کشتی هائی است که  
 در دنیا وجود دارد. طول آن ۲۴۲ و عرض آن ۳۳ متر و دارای هشت  
 طبقه است سرعت آن در ساعت ۲۴ میل بحری است (هر میل بحری  
 ۱۸۵۲ متر یعنی طول یک دقیقه از دایره دور زمین است). عده اعضاء و خدام و  
 عمله جات آن ۹۰۰ و در این مرتبه دارای ۱۴۷۷ نفر مسافر بود بنابراین  
 روی هم رفته ۲۳۷۷ نفر در کشتی آدم بود. چون مسافرت تقریباً پنج روز  
 طول میکشید چند جلد کتاب ایتیاع کردم که در راه بنخوانم غافل از اینکه  
 تمام اوقات مسافرتین مستغرق و مجال خواندن خیلی کم بود. صبح ساعت هشت

(1) Plymouth (2) Transatlantique

تا نه اختصاص بصرف چاشت داشت . از نه تا ظهر انواع بازیها از قبیل بیدارد و توپ بازی و تنیس معمول بود . کسانی که میل بخواندن روزنامه داشتند جریده که هرروز صبح در کشتی مجاناً منتشر میشد میخواندند . در این جریده آخرین اخبار دنیا بوسیله تلگراف بی سیم اخذ و در مطبعه کشتی چاپ میشد . ظهر صرف ناهار میشد . ساعت سه بعد از ظهر سینما دائر و ساعت پنج کنسرت شروع میشد . ساعت هفت و نیم زنگ شام را میزدند و همین که از سر میز بلند میشدیم تا ساعت ده شب یکنوع بازی برای برد و باخت بود ولی حد اکثر پولی که ممکن بود بازی کرد پنج فرانک ( معادل با دو ریال آنروز ) بیش نبود . ساعت ده رقص شروع میشد و نادر بود کسی که از رقصیدن با دخترها و خانم ها استفاده نکند . مجالس رقص در نصف شب خاتمه پیدا میکرد و هر کس باطاق خواب میرفت . اطاق خواب در هر درجه مختلف بود . در درجه اول در هر اطاق دو یا سه تختخواب - حمام و دوش دائمی با آب سرد و گرم - محل دست و رو شوئی و مبل و قالیچه و سایر اسباب و آلات - چندین چراغ برق موجود بود . اطاقهای درجه دوم حمام و دوش خصوصی نداشت . درجه سوم اطاقهایش فوق العاده ساده و مسافری آن حق ورود بدرجات دیگر را نداشتند زیرا که عموماً اشخاصی در آن درجه مسافرت میکنند که اخلاقاً متجانس با مسافری درجه اول و دوم نیستند . عموم مسافری اوقات خود را در خارج از اطاق خود بسر میبرند زیرا که در درجه اول و دوم چندین تالار عظیم با مبل های بسیار عالی برای نشست و برخاست مسافری - دو کتابخانه بزرگ جهت قرائت کتب یا نوشتن مراسلات - چند چاپخانه - چند عرصه وسیع برای گردش کردن و قدم زدن -

دو کلیسیا - دو نمایشگاه - بزرگ - دو ورزشگاه - سه سلهانی - دو عکاسی - چند مغازه خرازی موجود است و مسافری از صبح تا نصف شب مطابق پروگرام فوق وقت خود را در آنها میگذرانند . اگر اتفاقاً بواسطه تلاطم دریا کسالت پیدا کنند و کسالت آنها مختصر باشد در اطاق خود استراحت میکنند و اگر مسافری مریض شود مریضخانه کشتی خواهد رفت و اطباء و پرستاران از او مواظبت خواهند کرد . ماشین خانه این کشتی فوق العاده بزرگ است و در انسان نازه وارد تولید نمیکند . چهار هلیس عظیم کشتی را راه میبرد و سی و دو دیگ بخار تولید قوه مینماید و ساعتی بیست و هفت تن ( قریب نود خروار ) مازوت میسوزاند و اگر حافظه ام خطا نکند باندازه بیست و پنج هزار اسب قوه دارد .

با این قوه عظیم کشتی هر روز ۵۸۰ الی ۵۹۰ میل بحری می پیمود و چون بطرف مغرب میرفتیم و در موقع حرکت ساعت ما مطابق ساعت پاریس بود هر روز در نیمه شب يك ساعت عقربه ساعت را عقب می بردیم . روز چهارشنبه ۱۹ شهریور برای مرتبه اول چند کشتی از دور نمایان شد و نزدیک ظهر وارد بندر نیویورک شدیم .

## فصل دوم

### ورود به نیویورک

آسمان صاف و خورشید تابان بود از چند میل به نیویورک مانده عمارات بسیار مرتفع معروف با آسمان خراش را بخوبی میشد دید . مقداری بدهنه بندر داشتیم که کشتی توقف کرد تا مطابق معمول راهنمایی که از ساحل با قائق موتوری آمده بود سوار و بهدایت و امر او کشتی وارد بندر

شود. پس از قدری حرکت از جاوی مجسمه آزادی که در وسط یک جزیره بتیاری کوچک نصب شده عبور کرده وارد رودخانه هدسن<sup>(۱)</sup> شدیم و در اسکله که کشتی های کپانی ترانس آنلانٹیک توقف میکند ایل دو فرانس لنگرانداخت. عدۀ زیادی از مأمورین اداره مهاجرت وارد کشتی شده در هر درجه در اطاق غذا خوری (که قبلاً میز و صندلی های آنها را بر داشته بودند) جای گرفتند و مسافریک یک تذکره خود را ارائه داده جمعی اجازه ورود بامریکا را حاصل و عدۀ ای دعوت شدند که قدری تأمل نمایند تا تکلیف آنها معین شود. در ۱۹۲۴ ورود مهاجرین بامریکا بموجب قانون جدیدی در تحت تنظیم در آمد بعضی از ملل مانند چینی ها و ژاپونی ها از حق مهاجرت محروم شدند و اتباع ممالک دیگر نباشد به نسبت معینی پذیرفته شوند. از ایران سالی صد نفر میتوانند بامریکا مهاجرت نمایند. کسانی که بعنوان مهاجرت نروند باید در تحت یکی از عناوین مصرح در قانون مهاجرت از قبیل عنوان تحصیل و سیاحت و تجارت و غیره مسافرت نمایند و در هر مورد مقررات خاصی را باید رعایت کنند. در کشتی ما چون مأمورین اداره مهاجرت میبایست در ظرف یکی دو ساعت قریب هزار و پانصد نفر را راه بیندازند با کمال عجله باوراق رسیدگی میکردند و پیاده شدن اتباع آمریکا و مهاجرین منظم را فوراً تصویب ولی سایرین را محول بعد میکردند. من هم از این جمله بودم. ساعت پنج بعد از ظهر جزۀ محدودی در کشتی کسی باقی نماند. مأمورین مهاجرت از اطاق خارج شدند و ناظر باشی کشتی اعلام کرد آقایان شب را مهتاب ما هستند و چون عملیات

(1) Hudson

کشتی باید شب مرخص شوند شام را يك ساعت زود تر از هر شب میدهیم. از شنیدن این مسئله اوقات من تلخ شد زیرا که با داشتن دعوتنامه از دارالفنون کلبیا و وزیرای قونسولگری امریکادر طهران تصور نمیکردم هیچ اشکالی برای ورود من بامریکا موجود باشد. ولی مأمور مهاجرت اسناد مرا ندید و فقط بتذکره و تصدیق صحت مزاج من نگاه کرد و الا دلیلی بر ماندن من وجود نداشت. باین نظر نزد یکی از صاحبمنصبان ارشد کشتی رفتم و شرح واقعه را گفتم. مشارالیه اظهار داشت چون شما آسیائی هستید و در تحت عنوان تحصیل آمده اید می خواهند تحقیقاتی از شما بکنند و بنا براین شب را باید در کشتی بمانید و فردا بجزیره الیس<sup>(۱)</sup> بروید تا تحقیقات خودشانرا بکنند. پس از صرف شام رئیس پلیس کشتی اعلام کرد که چون مأمورین ما موظف هستند مسافرین را تحت نظر داشته باشند خواهش میشود هر يك باطاق خواب خود رفته و تا صبح خارج نشوید. از این حرف معلوم شد که ما در حقیقت محبوس هستیم و حتی دیگر حق رفتن روی عرصه کشتی را نداریم. من بر آشفته شدم و تقاضای ملاقات ناخدای کشتی را کردم. اتفاقاً از کشتی خارج شده بود و یکی از نواب او که کشیک می داد مرا دلداری داد که ترتیب این جا همین است و بدون مراجعه باسناد مسافرین محترم را نگاه می دارند ولی تقصیر از ما نیست. ما باید مسافرینی را که اجازه ورود نداده اند امشب تحت نظر نگاهداریم و الا ما را جریمه میکنند ولی يك شب اهمیت ندارد و قطعاً فردا ورود شما را بامریکا تصویب خواهند کرد. ساعت هشت بود که باطاق خواب رفتم و روز پنجشنبه ۲۰ شهریور

(1) Ellis Island



( ۵ سپتامبر ) که میخواستم خارج شوم در اطاق را از پشت مقفل یافتیم. زنگ زدم. در را باز کردند. معلوم شد چاشت صبح حاضر است. پس از صرف آن مأمورین گمرک اسبابها را تفتیش کردند و من و سایر مسافرین در بین دو صف از مأمورین بکشتی کوچک دولتی سوار شده و پس از يك ساعت بجزیره الیس رسیدیم. این جزیره که تقریباً در مصب رودخانه هودسن واقع است تخصیص بمهاجرین یا مسافرینی یافته است که برخلاف مقررات آمریکا آمده اند و در آن محبس بسیار وسیعی ساخته اند و هزاران اشخاص در آن بسر میبرند. ابتدا وارد بعبارتی شدیم که پس از تسلیم تذکره از آنجا ما را در تالار عظیمی بردند که صدها مسافر در آن بانتظار تعیین تکلیف بسر میبردند. از دیدن آن تالار عریان و خاکستری رنگ و مشاهده مسافرین متنوع بر من وحشت دست داد و خیلی متعجب شدم که از من دارالفنونی دعوت کنند و من برای خدمت بوطن از خانواده و اطفال و منصب و شغل دست بکشم و بغربت رهسپار شوم و اولین منزلی که در خاک آمریکا بمن میدهند جزیره الیس باشد. بيك نفر از متصدیان آنجا مراجعه و تقاضا کردم مرا نزد مدیر این قسمت راهنمایی کنند. متصدی مذکور که پیره زنی بود جواب داد اینجا رئیس ندارد و باید چند دقیقه تأمل کنید تا شمارا بمحکمۀ تحقیق بخواهند. من بنا کردم در این تالار وحشت ناک بقدم زدن و نگاه کردن بسیمای محبوسین موقتی و بچاره اندیشی. قریب نیمساعت بدین منوال گذشت که ناگه یکنفر از در کوچکی وارد و فریاد کرد مستر سادیک ! من فهمیدم مقصود من هستم. فریادکننده مرا باطایقی هدایت کرد که در آن یکنفر صاحبمنصب با بيك نفر منشی و بيك نفر تقریر نویس در پشت میز قرار گرفته بودند.

عده هم در مقابل آنها در شش هفت قدم فاصله روی نیمکت نشسته بودند. صاحب‌منصب آهسته بعضو دیگر می‌گفت مطابق این دعوت نامه این شخص را بی جهت باینجا فرستاده اند و باین دلیل من او را از نوبت خارج کردم بعد مرا بجلو طلبید و گفت انگلیسی حرف میزنید؟ گفتم بلی. گفت قسم یاد کنید که هرچه خواهید گفت عین حقیقت خواهد بود. مطابق عادت مغرب زمین دستم را باند کردم و گفتم: قسم یاد کردم. سپس سن و شغل و عدهٔ عائله و مقصود از مسافرت و مقدار وجهی که با خود داشتم پرسید و فوراً تذکرهٔ مرا مسترد و ورقه‌ای بمن داد که بموجب آن کشتی‌های دولتی مرا از جزیره به نیویورک ببرند. قریب بظهر بود که در قسمت جنوبی بندر نیویورک پیداه شدم و از آنجا با تا کسی بطرف مهمانخانه‌ای که نزدیک دارالفنون کلمبیا بود حرکت نمودم. دو ساعت و نیم بعد بود که پروفیسور منرو را در دارالفنون کلمبیاملاقات کردم و معلوم شد ثبت اسامی در دارالفنون در بیستم سپتامبر شروع میشود و افتتاح کلاس‌ها در ۲۴ سپتامبر خواهد بود. معزی‌الیا کتاب قطوری بمن داد که از مقررات و دروس دارالفنون و فاکولتاهٔ تعلیم و تربیت آن آگاه شوم و هر یک از دروس را میل کردم اسم خود را در موقع برای آنها ثبت کنم. بعلاوه اظهار داشت برای اطلاع باوضاح کلی امریکا اولاً چند روز خوب در شهر نیویورک گردش کنید ثانیاً منتظر باشید دعوت نامه برای شما برسد که یک هفته در خارج شهر بمصاحبت عده‌ای بسر ببرید و مسائل لازمه برای شما مطرح شود. ثالثاً برای منزل چنانچه میل داشته باشید ممکن است در خانهٔ بین‌المللی سگا اختیار کنید و چون خانهٔ مذکور در همین نزدیکی است میشود حالا

یکی از منشی های من آنجا را ببینید.

خانه بین المللی<sup>(۱)</sup> یکی از مؤسساتی است که نوع پروران امریکا بوجود آورده اند و از دارالفنون تا آنجا تقریباً شش هفت دقیقه راه است. مقصود از تأسیس آن این بوده که محصلین خارجی در اوایل ورود به نیویورک غرب نبوده در محلی اقامت نمایند که از هموطنان آنها در آنجا باشند و هر نوع اطلاعاتی را جمع بزنند که در امریکا بخواهند از روی بیغرضی با آنها بدهند. خانه مذکور دارای دوازده طبقه و پانصد اتاق یک نفره است. یک بدنه عمارت مختص مردها و بدنه دیگر برای زنهار است. در وسط این دو بدنه اتاق غذا خوری در طبقه تحتانی و تالارهای عمومی در طبقات دیگر میباشد. یک تالار برای نشست و برخاست و ملاقات و آمیزش بین ساکنین خانه یا دوستان خارج آنها - یک تالار برای کتابخانه و قرائتخانه - یک تالار بعنوان سیگار کشیدن و بازی کردن - سه تالار برای جلسات کوچک - یک ورزشگاه بزرگ با تمام لوازم - یک نمایشگاه بزرگ و غیره. از پانصد نفر ساکنین خانه بیست درصد ممکن است امریکائی باشند تا و سائل تکلم بانگلیسی برای خارجی ها فراهم باشد. ترتیب ورود این است که یک نفر از اشخاصیکه نزد کمیته خانه معروف باشد. یا دو نفر از ساکنین خانه انسانرا معرفی کنند. اغلب اوقات عده تقاضا بیش از عده اتاق است زیرا که اولاً کرایه اتاقها مناسب و در هفته از پنج الی ده دلار است بر حسب موقعیت آنها نسبت بفضای جلوی عمارت و بر حسب طبقات عمارت ( طبقات بالا گرانتر است ) ثانیاً غذا بقیمتی که تمام میشود بساکنین خانه می دهند و مقصود

(1) International House

بردن فایده نیست . ثالثاً وسایل استفاده های علمی و تفریحات معنوی مجتاً فراهم است . یکی از وسایل عبارت از اینست که همیشه روز های یکشنبه شام در سطح نمایشگاه داده میشود . هر کس از ساکنین خانه میتواند دوستان خود را در مقابل وجهه ناقابل دعوت کند . غذائی که میدهند ساده است و چندان تعریف ندارد ولی پس از صرف آن عموماً نمایشی بشکل کنسرت یا کمپی یا سرود از طرف یکی از ملل که ساکن خانه هستند داده میشود و باین ترتیب پنجاه شصت ملتی که افراد آن در این محل منزل دارند از تمدن یکدیگر مستحضر میشوند . بعضی اوقات عوض نمایش یکی از بزرگان امریکا در موضوعی که نقل مجالس است صحبت میکند . در ایام عید نوروز ( اول ژانویه ) و تعطیل پانک ( هتارن یا اواخر مارس ) جشن عمومی برپا میکنند و افراد هر ملتی ملبس بلباس ملی خود شده و غرفه ای بنام ملت خود تشکیل میدهند . دیگر از وسایل استفاده های علمی اینست که محصلین و محصلات نازه وارد را بنقاط مهم شهر و اطراف گردش میبرند و مؤسسات مفید را از قبیل تلفونخانه - اطفائییه - بورس و ادارات روزنامه و غیره شان میدهند و ترتیبی میدهند که در روز های عید و تمدندان درجه اول آنها را دعوت میکنند

ترتیب صرف غذا و اطاق غذا خوری در این خانه قابل توجه است ولی تصور نشود منحصر باینجاست بلکه در تمام مؤسسات تربیتی و تمام مدارس متوسطه و عالییه بهمین شکل است . بعلاوه در تمام کوزچه ها هم رستوران معمولی هست و هم از این اطاقهای غذا خوری که موسوم است به کافتریا<sup>(۱)</sup> و اینک یکی از آنها در اینجا تشریح میشود . وقتی گه وارد میشوید در ممر تنگی قرار میگیرید که دست راست دیوار و دست چپ نیز مانند ممر

است. در روی این میز ابتدا يك دسته سینی است با هوله و کارد و چنگال و قاشق و شما یکی بر خواهید داشت و همینطور که جلو میروید اشیاء ذیل را در روی میز ملاحظه و مطابق اشتها و مقدار وجهی که دارید انتخاب میکنید: چیزهایی که انسان قبل از غذا ممکن است صرف کند از قبیل میوه جات و ساردین و سالاد و ترپچه و غیره که هر کدام در پشقاب علیحده بحدی که بکنفر میخورند گذاشته اند و قیمت هر يك در روی آن نوشته شده - بعد چند نوع سوپ در ظروف موجود و خانمی با لباس سفید در پشت آن قرار گرفته و چنانچه مایل باشید از هر قسم بنخواهید اظهار میکنید و آن خانم فوراً با ملاقه در پشقاب سوپ خوری که نزد خود دارد ریخته بشما تسلیم میکند و شما در سینی گذارده آنوقت از جلوی او رد میشوید - سپس چند قسم از گوشت چرنده و پرنده است که بعهدۀ يك یا چند خانم دیگر است و همینطور انواع بقولات و سبزیجات تا میرسد باقسام نانهای شیرینی و میوه که در تحت عنوان دسر صرف میکنند. در مرحله آخر قهوه و چای است. پشت سر خانمهای مذکور آشپزخانه برقی یا بخاری واقع است ولی پیدا نیست و همین که یکی از غذاها رو با تمام است مستخدمین مطبخ فوراً ظرف دیگری میآورند. در جلوی میز مرمر مزبور رفته ای است افقی از چند میل فلزی که انسان سینی غذا را روی آن میگذارد و همینطور که جلو میرود آنرا در روی رفته با خود میبرد و باین ترتیب نه پشقابها تککان میخورد و نه انسان خسته میشود و در آخر این معبر تنك ( تنگی آن بدن علت است که مشتری ها یکی یکی در عقب یکدیگر حرکت کنند) خانمی در روی صندلی نشسته و در جلوی خود ماشین حساب دارد

که با برق کار میکند . بمحض این که انسان نزدیک میشود آن خانم قیمت کلیه غذاهائی که در سینی هست ذهناً حساب و فشاری بر روی عددی که عبارت از حاصل جمع است میدهد از آن طرف ماشین بلیطی خارج میشود که در روی آن نمره مشتری و تاریخ روز و مبلغی که باید تأدیه شود طبع شده و در سینی گذارده میشود . آنوقت انسان با سینی خود وارد اطاق بزرگی میشود که همه جور میزهای غذا خوری با نمک و فلفل و سرکه و روغن زیتون و خردل در آن هست و هر جا خواست نشسته و غذای خود را صرف میکند . آب آشامیدنی از شیرهایی جریان دارد که باختیار مشتری ها است و گیلانهای متعدد در اطراف آن ها بطرز خاصی چیده شده و هر کس هر عده گیلان آب بخواند برای خود بزمیکند . وقتی که غذا تمام شد هر کس باید سینی و بشقاب های خود را برداشته درب پنجره کوچکی که در سر راه خروج واقع شده بگذارد و قبل از خارج شدن از اطاق بزرگ بلیطی که بار داده بودند بخانمی که درب خروج نشسته ارائه و وجه آنرا تأدیه میکند در مقابل این خانم هم ماشینی قرار گرفته که بهر کس که بخواند پول خورد بدهد بمحض فشار روی چند دکمه از یکی يك سنتی - از دیگری پنج سنتی - از سومی ده سنتی الخ بیرون میریزد .

ترتیب کافتریا بحدی در وقت صرفه جوئی میکند که ما فوق تصور است . در دارالمعلمین عالی با فا کولته تعلیم و تربیت دار لفنون کلبیا روزی پنج هزار نفر در فاصله دو ساعت غذای خود را میبردند و میخوردند . من چون ایرانی و عادت کرده بودم سایرین کار مرا انجام دهند در ابتدا از کافتریا خوشم نیامد و ترجیح میدادم برستوران بروم ولی

همینکه دیدم اشخاص بسیار محترم از قبیل پروفیسورها و رؤسای فاکولته‌ها به ترتیبی که ذکر شد در کافتریا غذا صرف میکنند من هم مثل آنها کردم و حقیقتاً ازین کار خرسند بودم زیرا که اولاً هرچه میخواستم مطابق میل خودم انتخاب میکردم ثانیاً مساوات حقیقی که باین ترتیب بین افراد موجود بود مرا از خجالت کار کردن خارج میکرد و از غذای خود نیز این لذت را میبرد که خودم کار خود را کرده‌ام و ننشسته‌ام تا سایرین خدمت مرا انجام دهند.

در موقعی که خانه بین‌المللی را معاینه میکردم چون مصادف با مدت قبل از آغاز سال تحصیلی بود چند اطاق خالی وجود داشت و من بهترین آنها را در طبقه دهم (در پنجاه متر ارتفاع) انتخاب کردم و فردای آنروز با آنجا رفتم ولی از ساعت ورود به نیویورک چه در مهمانخانه و چه در خانه بین‌المللی یک شب خواب راحت نداشتم زیرا که در این شهر مردم مثل ما نیستند که در اول شب شام نخورده بخوابند بلکه هر شب صدها هزاران تا دوسه ساعت از نصف شب رفته بیدار و در معاشرت با یکدیگر و مهمانیها و نمایشگاهها و سینماهای گویا بسر میبرند و قطعاً آمد و شد آنها با وسایل نقلیه است که صدای آنها معاوبرا بر کرده و بر آدم غیر معتادی مثل من خوابرا ممتنع میکردند و لوائینکه در پنجاه متر ارتفاع استراحت کرده باشد.

چهار شب باین ترتیب بسر برده روزها را بگردش و تماشای شهر میرفتم. نیویورک اصلی عبارتست از جزیره ای تقریباً مخروطی شکل از شمال بجنوب بطول ۲۴ و بعرض متوسط چهار کیلومتر موسوم به منهتن<sup>(۱)</sup>

(1) Manhattan

این جزیره تماماً از سنگ است و بهمین دلیل ساختن عمارات آسمان خراش تا حدی آسان گشته. در مغرب این جزیره رود خانه هودسن و در مشرق رود خانه موسوم برود خانه مشرق. این دو رود خانه بوسیله رودی موسوم برود هارلم از طرف شمال بیکدیگر متصل میشوند. همین وضعیت نشان میدهد که چقدر این شهر برای بندر شدن مناسب است مخصوصاً با توجه باین نکته که رود خانه هودسن بسیار عمیق و بهنای آن از هزار و پانصد الی دو هزار متر است بطوری که کشتی های بزرگ و اقیانوس پیما متجاوز از سیصد کیلومتر از مصب رود بیالامیروند. بدلائل فوق نیویرك بزرگترین بندر دنیا شده و در سال ۱۹۲۸ بیش از ۳۷ هزار میلیون دلار واردات و صادرات از این بندر بعمل آمده و این مبلغ از نصف کلیه واردات و صادرات امریکا تجاوز میکند.

نظر بهمین موقعیت وقتی که نقشه نیویرك را حاکم شهر درسی و چند سال قبل ~~تصویر~~ کشیده اهمیت عمده بکوچه های شرقی و غربی داده و خیلی آنها را کم فاصله طرح کرده چنانکه بین آنها تقریباً یکصد متر است و همه با یکدیگر موازی و عده آنها از جنوب تا شمال نیویرك دوپست و چهل و دو میباشد تا هر کس بتواند با کمال سهولت خود را یکی از دو رود خانه رسانده با کشتی بمقصد خود برود. حاکم مذکور پیش بینی نکرده بود که در امریکا صنعت اتومبیل باین حد ترقی کند که در هر خانواده پدر و مادر و هر يك از فرزندان و خدمه آنها هر کدام يك اتومبیل علیحده داشته باشند و حتی پینه دوز هم اتومبیل شخصی نگاهدارد و روزها وقتی مردم سرکار میروند با اتومبیل بروند نه با کشتی و آنوقت بواسطه تعدد کوچه ها از یکطرف و قلت خیابانها



(که معابر شمالی جنوبی هستند) از طرف دیگر مجبور شوند سرچهار راه ها آهسته برانند و بواسطه چراغهای قرمز اتومبیل های خود را هر يك دقیقه و نیم بیکدقیقه در نیم نگاه دارند تا چراغ های راهنا سبز شوند. کوچه ها عوض اسم دارای نمره هستند - نمره يك در جنوب و نمره ۲۴۲ در شمال. خیابانها نیز موازی بوده و دارای نمره میباشند خیابان اول در مشرق و خیابان دوازدهم در مغرب و فاصله بین آنها تقریباً سیصد متر است. خیابان پنجم را خیابان وسط شهر قرار داده اند - نمره خانها از مشرق و مغرب این خیابان از يك شروع میشود باین ترتیب همینکه آدرس خانهای را بشما بگویند فوراً محل آنرا در ذهن خود تجسم خواهید داد. مثلاً وقتی گفته شود خانه نمره ۱۲ کوچه نمره ۴۵ شرقی میدانید که خانه مذکور واقع است در مشرق خیابان پنجم و چون کوچه نیز نمره دارد درست میدانید در کجای شهر واقع شده است. قسمت جنوبی جزیره منتهی که در واقع رأس مخروط است چون قسمت قدیمی شهر است از قاعده فوق مستثنی است و مانند شهرهای اروپا هر کوچه دارای اسم مخصوصی است و کوچه ها موازی یکدیگر و عمود بر خیابان ها نیستند. در همین محل که بزرگترین تجارتخانه ها واقع و بواسطه گرانی زمین عمارت ها عوض اینکه بر طول خود بیفزایند هوا و فضا را متصرف میشوند و دارای سی چهل طبقه بوده و یکصد الی دویست متر ارتفاع دارند. این قسمت شهر را پائین شهر می نامند و وقتی انسان در کوچه های تنگ آن راه می رود مثل اینست که در ته چاهی باشد که آفتاب فقط چند متر از طوقه آن را روشن کند. در هر يك از این عمارات آسمان خراش از صبح تا شام